دیدگاه

اعتراض در کشورهای شمال و جنوب

از دیدگاه جامعه‌شناسانه هنگامی که تصمیم دولت با منافع شهروندان سازواری نمی‌کند، بروز اعتراض از سوی افکار عمومی نخستین واکنش در قبال تعارض دولت و جامعه است.

در کشورهای شمال، به دلیل نهادمندی سیاسی، فضای باز نقادی و وجود سندیکاهای صنفی و سیاسی که به‌عنوان مکانیسمی برای پیگیری خواسته‌های شهروندان به شمار می‌رود، موضوع اعتراض یک اصل پذیرفته شده در این کشورها است. دولت‌مردان این کشورها اعتراض را که حق طبیعی شهروندان می‌پندارند، به خوبی آن را شنیده و به آن توجه می‌کنند.

بر این اساس، بروز اعتراض در کشورهای شمال هیچ‌گاه با رعب ناشی از برخورد خشن دولت همراه نیست و این مشی اعتراض‌آمیز، فردیت انسان‌ها را به مخاطره نمی‌اندازد.

در این کشورها، از آنجایی که قوانین برای تسهیل امور جامعه وضع می‌شود و غایت آن تامین رفاه و سعادتمندی شهروندان است، چنانچه در مراحل مطالعاتی نکاتی مغفول مانده و تصویب آن، اعتراض مردم را در پی داشته باشد، دولت نمایندگان مردم را به تشکیل نشست مشترک برای واکاوی پیامدهای اجرای قانونی که شهروندان به آن معترضند، فرامی‌خواند.

دولت‌های شمال که منتج از درون لیبرال ـ دموکراسی هستند هرگز از عقب‌نشینی از مواضع خود در جایگاه واضع و مجری قانون واهمه‌ای ندارند و آن را به‌عنوان ضعف دولت تلقی نمی‌کنند، چرا که احترام و ارزش‌گذاری به آرا و نظریات مردم، موجبات تقویت دولت در مقام قدرت را مهیا می‌کند.

در این کشورها، دولت‌ها خود امنیت معترضین را تامین کرده و در واقع فضای سالم و توام با امنیت را برای اعلان اعتراض مردم برقرار می‌کنند و پلیس مجوزی برای تعرض به اعتراض‌های آرام را ندارد.

در این کشورها، اعتراض نشان‌دهنده بعد قوی نظارت بر اعمال حاکمان است. شهروند در کشورهای شمال به ضرورت دموکراتیک بودن جامعه، در پذیرش قوانین اجبار ندارد و شهروند محکوم به قبول قوانین حاکم نیست. هر چند که دولت‌های این جوامع نیز می‌کوشند تا قوانین تنها در راستای خواست عمومی باشد و در مقاطع نادر که مصوبه دولت یا پارلمان، واکنش منفی مردم را برانگیزد، دولت‌ها به لغو آن اقدام می‌کنند.

در کشورهای جنوب هنوز به اعتراض به‌عنوان یک حق طبیعی شهروندان و نهفته در سرشت جامعه به آن نگریسته نمی‌شود و معترضین، طغیان‌گرانی به شمار می‌روند که اعتراض آنها می‌تواند پایه‌های غیردموکراتیک قدرت را به شدت سست کند. در این کشورها بروز یافتن اعتراض در ملاءعام جرم تلقی شده و رهبران اعتراض به اتهام به خطر انداختن امنیت ملی مورد پیگرد قرار می‌گیرند و در واقع سرکوب سرنوشت محتوم اعتراض در چنین جوامعی است.

کشورهای جنوب از این نکته مغفول مانده‌اند که فقدان بسترهای مناسب برای بیان اعتراض و تهدید به سرکوب آنان، اعتراض‌های آرام و آشکار را به فعالیت‌های اعتراض‌آمیز زیرزمینی که با خشونت نیز همراه می‌شود، تغییر وضعیت می‌دهد.

در واقع هنگامی که اعتراض‌های آرام که در چارچوب قانون اساسی صورت می‌گیرد، مورد پذیرش حاکمیت واقع نشود، این تحرکات به سمت سازماندهی گروه‌های مخالف‌برانداز با ابزارهای خشونت‌آمیز سوق می‌یابند. یکی از اشکال تصحیح عملکرد صاحبان قدرت که می‌تواند از دریچه اعتراض تحقق یابد، در کشورهای جنوب مورد توجه قرار نمی‌گیرد و صاحبان قدرت در این کشورها، خود را از هرگونه بازبینی کارکردی مبرا می‌بینند و برای خود یک حجاب قدسی قائل هستند، در حالی که در جوامع شمال، اعتراض سبب‌ساز بازنگری در رفتار صاحبان قدرت محسوب می‌شود. در این کشورها قدرت دولت ناشی از اراده واقعی مردم است و بر این اساس نهاد قدرت در خدمت شهروند است و قدرت در برابر اراده آنان کرنش می‌کند. در این کشورها قدرت به خدمت گرفته می‌شود تا رفاه جمعی وسعت گیرد. اما در کشورهای جنوب نهاد قدرت، جنبه فردی دارد و ابزارهای آن تنها برای افزایش نفوذ صاحبان آن به کار می‌رود. در این جوامع مردم جسارت نقد قدرت را ندارند و تنها تمجید از عملکرد قدرت مورد خرسندی قرار می‌گیرد.

مقوله اعتراض به کارآمدی و روزآمدی قوانین و سیاست‌ها در جوامع شمال منجر می‌شود، در حالی که در جوامع جنوب بستری انعطاف‌پذیر برای پذیرش اعتراض دیده نمی‌شود و به این دلیل است که قوانین همپای گذر زمان حرکت نمی‌کند.

اعتراض در کشورهای شمال به صورت یک سوپاپ اطمینان و مولفه‌ای امنیت‌زا تلقی شده، اما در کشورهای جنوب در قالب سیاست حفظ وضع موجود، اعتراض مخدوش‌کننده امنیت به شمار می‌رود و به عنوان یک مولفه امنیت‌زدا از آن یاد می‌شود.

در کشورهای شمال وجود رسانه‌های آزاد اعتراض را که نوعی خیزش فهم عمومی است به مطلوب‌ترین شکل انعکاس می‌دهند و در پژواک صدای مردم سانسور را دخیل نمی‌کنند. اما در جوامع جنوب غلیان مردم در واکنش به تصمیمات دولت به دلیل کنترل‌های شدید دولتی بر رسانه‌ها اگر هم منعکس شود، آنچنان ضعیف می‌شود که گویی در کشور هیچ واقعه‌ای حادث نشده است. اما ظاهراً نگاه مردان رسانه‌ای در این کشورها آنگونه است که مردم به منظور حصول آگاهی تنها رسانه‌های داخلی را در اختیار دارند و به نظر می‌رسد هنوز گسترش شگرف عصر ارتباطات که جهان را به دهکده کوچک بدل کرده در ذهن محدود آنها جای نگرفته است.

محمدرضا عسگری مورودی
کارشناس روابط بین‌الملل

پدیده‌ای به‌نام قذافی

سعید آقاعلیخانی

تقریباً در خاورمیانه و شاید در سرتاسر جهان کسی را نمی‌توان یافت که او را نشناسد. مرد سبزه عرب با عینک‌های دودی، با خیمه‌های عربی که در سفرهای اروپایی خوراک مطبوعاتی‌ها است، محافظان زن، با دختری که پیگیر حقوق زنان است و بدش هم نمی‌آید وکالت صدام را بر عهده بگیرد! و پسری که در باشگاهی ایتالیایی توپ می‌زند. رد این مرد را در همه جا می‌توان یافت و اظهارنظرهایش در موضوعات مختلف تمامی ندارد. ابداعات و اکتشافات وی نیز پرونده‌ای مجزا است و از یافتن ریشه عربی برای واژه دموکراسی تا راه‌حل‌هایی برای نجات بشریت را در برمی‌گیرد. از همه اینها جالب‌تر آن است که در تحلیل شخصیت وی حتی نمی‌توان به سراغ عناصر عربی رفت، چرا که او در جامه سنتی آفریقایی‌ها نیز خود را یک آفریقایی اصیل می‌داند. شاید تصور این تنوع رفتاری و در موارد بسیار تناقض‌آمیز در یک «شومن» پذیرفته‌تر از یک مرد سیاسی باشد اما سرهنگ معمر قذافی، انواع این رفتارها و تناقض‌ها را در خود جمع کرده است.

■ سیر یک تحول

آنچه این روزها دوباره نام قذافی را بر سر زبان‌ها انداخته است، بازگشایی مجدد سفارت آمریکا در طرابلس پایتخت این کشور است. این اقدام در کنار حذف نام لیبی از فهرست کشورهای حامی تروریست و به تبع آن محور شرارت، تحول شگرفی محسوب می‌شد. این تحولات نتیجه چرخش ۱۸۰ درجه‌ای فردی است که طی ۲۵ سال گذشته خود را دشمن شماره یک امپریالیسم آمریکا می‌دانسته است و اکنون شتاب روزافزونی برای نزدیکی بیشتر به «جرثومه» دیروز و «هم‌پیمان قدرتمند» امروز دارد.

به طور خلاصه می‌توان روند تاریخی این تحول را از زمان قطع ارتباط لیبی با آمریکا تا وضعیت کنونی به شکل زیر نشان داد:

۱۹۸۰: آمریکا رابطه دیپلماتیک خود را با لیبی قطع کرد.

۱۹۸۶: آمریکا، لیبی را مظنون شماره یک انفجار در «رستوران لیلی» برلین دانست. در این انفجار یک تفنگدار آمریکایی کشته شده بود.

۱۹۸۶: حمله جنگنده‌های آمریکایی به منزل مسکونی رهبر لیبی در طرابلس و بن‌غازی که منجر به کشته شدن یکی از دختران قذافی شد.

۱۹۸۸: آمریکا، لیبی را به انفجار هواپیمای آمریکایی «پان‌آمریکن» متهم کرد. انفجار این هواپیما بر فراز شهر لاکربی اسکاتلند به کشته شدن ۲۷۰ تن – که بیشتر آنان آمریکایی بودند – منجر شد.

۱۹۹۹: لیبی با تحویل دو تن از شهروندان این کشور به دادگاهی در اسکاتلند موافقت کرد. این دو مظنون به دخالت در حادثه لاکربی متهم بودند.

۲۰۰۱: آمریکا و انگلیس با وعده رفع مجازات‌های شورای امنیت علیه لیبی– به اتهام حمایت از تروریسم – تلاش‌هایی را برای تحت فشار گذاشتن این کشور و وادار کردن آن به تسلیم در برابر غرب، آغاز کردند.

۲۰۰۳: لیبی مسئولیت انفجار هواپیمای آمریکایی را پذیرفت و حاضر به پرداخت غرامت ۲/۷ میلیارد دلاری به قربانیان این حادثه شد. (سهم هر خانواده ۱۰ میلیون دلار بود.)

۲۰۰۳: شورای امنیت رفع مجازات‌ها علیه لیبی را اعلام کرد.

۲۰۰۴: کارشناسان آمریکایی و انگلیسی برای کمک به انهدام سلاح‌های کشتار جمعی لیبی به این کشور سفر کردند. در همین زمان لیبی اعلام کرد که:

۱– حمایت خود را از آنچه که تروریسم نامیده می‌شود به ویژه پس از صدور قطعنامه ۷۳۱ (۱۹۹۲) قطع خواهد کرد و از این پس حامی هیچ گروه و سازمان تروریستی نخواهد بود.

۲– لیبی مأمن هیچ تروریستی نمی‌شود و به این افراد پناه نخواهد داد و برای اجرای این تصمیم خواستار نظارت سازمان ملل است.

۳– لیبی به هیچ شخص حقیقی یا حقوقی اجازه نخواهد داد که از شهروندان و خاک این کشور برای عملیات‌های مستقیم یا غیرمستقیم تروریستی استفاده کند. افرادی که به نحوی از این دستور سر پیچی کنند به شدت مجازات خواهند شد.

۴– لیبی به تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشورها احترام می‌گذارد و نسبت به عدم مداخله در امور داخلی کشورها پایبند است. (در این راستا لیبی برای پایان دادن به بحران منطقه اوزو و برقراری رابطه حسنه با چاد، ارجاع این پرونده به دادگاه بین‌المللی لاهه را پذیرفت و به رای این دادگاه –که به نفع چاد صادر شد – تمکین کرد)

۲۰۰۴: دفتر حفاظت از منافع آمریکا در طرابلس افتتاح شد. لیبی پروتکل الحاقی منع تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی را پذیرفت.

۲۰۰۴: دفتر حفاظت از منافع آمریکا به دفتر ارتباطات تغییر نام یافت.

۲۰۰۴: آمریکا اعلام کرد که مجازات‌های اقتصادی شورای امنیت علیه لیبی (مصوبه ۱۹۸۶) کنار گذاشته می‌شود. لیبی همچنین با پذیرش مسئولیت انفجار حادثه سقوط هواپیمای فرانسوی یوتا (در آسمان صحرای نیجر ۱۹۸۹) و افزایش مبلغ غرامت ۳۵ میلیون دلاری به ۱۷۰ میلیون دلار، اقدام مشابهی را در جهت بهبود روابط با فرانسه انجام داد.)

۲۰۰۵: جورج بوش رئیس جمهور آمریکا مجوز برقراری ارتباط تجاری شرکت‌های آمریکایی با لیبی را امضا کرد.

۲۰۰۶: واشینگتن، نام لیبی را از فهرست کشورهای حامی تروریسم حذف کرد و سطح نمایندگی خود را در طرابلس به درجه «سفیر» ارتقا داد.

■ لیبی آنچنان که بود

انقلاب لیبی را – که برخی کودتا می‌دانند– می‌توان دنباله جریانی دانست که اصطلاحاً به «ناصریسم» مشهور است، چراکه قیام افسران آزاد در لیبی در واقع الگوبرداری از معادل مصری‌اش بود و جمال عبدالناصر را رهبر الهام بخش خود می‌دانست. ناصریسم اگرچه کار خود را در مصر آغاز کرد اما خیلی زود دل‌ها را در سرتاسر جهان عرب ربود به نحوی که «هویت ناصری» جنبش‌ها کافی بود که مردم به آنها اقبال نشان دهند. دلیل دیگری که با اتکای به آن می‌توان این انقلاب را در امتداد ناصریسم دانست، حمایت و ستایش شخص «جمال عبدالناصر» از انقلابیون لیبی است تا جایی که رهبران جدید این انقلاب را «امید ملت لیبی» نامید. قذافی به محض تکیه بر مسند قدرت به مدد نفوذ خود بر انقلابیون و شعارهای دلفریب، خیلی زود حملات خود را علیه سیستم بوروکراتیک اتحادیه سوسیالیستی آغاز کرد و آن را مانع جدی حاکمیت مردم دانست. قذافی در ۱۵ آوریل ۱۹۷۳ طی نطقی در شهر زوراء (غرب لیبی) جنگ علیه «دولت کلاسیک» را اعلام کرد و آغاز دوران طلایی «رهایی از تمامی قید و بندهای قانون امپریالیستی نظام بین‌الملل» را نوید داد. قذافی با نفی کارآمدی ساختارهای پیش از خود اعلام کرد که قوانین و ساختارهای کلاسیک کنار گذاشته می‌شوند و به زودی کشور از «ویروس سیاستمداران ضد انقلاب» پاک می‌شود. این دوران از نظر رهبر لیبی دوران به قدرت رسیدن بی‌واسطه مردم، انقلاب مردمی، فرهنگی و اداری بود. روی دیگر سکه اما آغاز دوران تمام چیزهایی بود که تا آن موقع به عنوان مبناهای شناخته شده یک دولت، معرفی شده بودند. قذافی در راستای انهدام دولت کلاسیک در سال ۱۹۷۷ «کتاب سبز» خود را منتشر کرد و نظریه «راه سوم» را ارائه داد. محتوای این مضامین جدید عبارت بود از: محو بوروکراسی و دموکراسی غربی و جایگزین کردن «حکومت بلا واسطه مردم» به جای آن. بیانیه‌ای که قذافی در این باره منتشر کرد به ویژه با جملات کشدار و مضامین نوظهورش به خوبی جاه‌طلبی‌های آرمانگرایانه یک صحرانشین انقلابی را نشان می‌داد: «حکومت مردمی مستقیم؛ اساس نظام سیاسی در جمهوری عربی مردمی سوسیالیستی لیبی است و حاکمیت بی‌واسطه مردم نه از طریق روش‌های غربی که از طریق کنگره‌های بزرگ مردمی، کمیته‌ها، اصناف و اتحادیه‌ها محقق می‌شود. اساسنامه این نهادها به وسیله کنگره عمومی مردمی تصویب می‌شود.»

در مارس ۱۹۷۹ کمیته‌های انقلابی به مدد تاثیر و نفوذ خود بر جامعه لیبی دوره جدیدی را در تحولات سیاسی این کشور رقم زدند. این کمیته‌ها از نظر سیاسی جایگاهی همچون تنها حزب حاکم و مقتدر در نظام‌های تک‌حزبی داشتند. در فوریه ۱۹۸۰ کمیته‌های انقلابی عهده‌دار مسئولیت سرکوب و تصفیه ضد انقلاب شدند و این برنامه را با اعدام انقلابی مخالفان داخل و خارج از کشور آغاز کردند. کمیته‌های مردمی و انقلابی همچنین وظیفه داشتند با ارشاد و هدایت قهری جامعه! آن را از وضعیت «مصرفی – بورژوازی» به «تولیدی– سوسیالیستی» تبدیل کنند. در این راستا اولین اقدام ایجاد دادگاه‌های انقلابی متشکل از اعضای کمیته‌های انقلابی و مبتنی بر قوانین انقلابی بود.

■ انگیزه‌های یک تغییر

چه عاملی باعث می‌شود مرد صحرانشینی که هنوز در میانه فرهنگ بادیه و شهر سرگردان است به ناگهان دچار تحولی شگرف شود و از «رئیس» لیبی به «پسر خوب آفریقا» تغییر نام می‌دهد؟ پاسخ این پرسش شاید اساسی‌ترین نکته پرونده لیبی باشد. برای درک دلایل تغییر در رویکرد لیبی یا به عبارت بهتر معمر قذافی چند نکته را باید مدنظر قرار داد:

۱ – معمر قذافی به اعتراف خود با مشاهده سرنوشت صدام، آسیب جدی ملت عراق از یکدندگی رئیس دیکتاتور خود و در نهایت «اقناع شخصی» دست به این تغییرات زده است. هراس از تکرار سرنوشت صدام البته سخن درستی است چنانکه تونی بلر نیز پیشتر گفته بود که اولین ثمره جنگ عراق در لیبی به دست آمده است. اما بعید به نظر می‌رسد که هراس از آسیب دیدن مردم لیبی انگیزه موثری در تغییر رویکرد قذافی باشد بنابر این بهتر است با در نظر داشتن طعم شیرین تولید روزانه ۱/۶ میلیون بشکه نفت در سایه حمایت شرکت‌های نفتی آمریکایی، نگرش عمیق‌تری به این مسئله داشت (شکری غانم رئیس موسسه ملی نفت لیبی امیدوار است که در سایه همکاری‌های آمریکا، لیبی شاهد سرمایه‌گذاری ۳۰ میلیارد دلاری آمریکا در بخش نفت و افزایش تولید روزانه ۱/۶ میلیون بشکه باشد– الجزیره) به ویژه آنکه ایالات متحده پیشتر نیز نشان داده است که در قبال تامین منافع نفتی بزرگ منشی! فراوانی در اغماض از حقوق بشر و دموکراسی از خود نشان می‌دهد. (فرج ابوعشه ناراضی لیبیایی مقیم آلمان در گفت‌وگو با شبکه الجزیره اظهار می‌دارد که بسیاری از کشورهای فهرست تروریسم به درخواست‌های ایالات متحده پاسخ مثبت داده‌اند اما همچون لیبی این شانس را نداشته‌اند که با آغوش باز ایالات متحده و حذف نامشان از این فهرست مواجه شوند. بنابراین ریشه رویکرد جدید؛ منابع نفتی لیبی و سود سرشاری است که نصیب شرکت‌های آمریکایی می‌شود.)

۲– این مسئله که افرادی همچون قذافی به‌واسطه تسلط همه‌جانبه بر ارکان یک کشور و زمامداری بلامنازع خویش به طرفه‌العینی سرنوشت ملت را به میل و خواست ـ شدیداً دگرگون– خویش تغییر می‌دهند البته در جهان استبدادزده عرب چیز جدیدی نیست اما مسئله جالب‌تر در این میان ضعف اراده و هراس بی‌پایان ژنرال‌هایی است که به دلیل فقدان مشروعیت مردمی با اندک تلنگری فرو می‌ریزند. این نکته بیشتر از آنکه باعث اثبات دیدگاه منتقدان جامعه استبدادزده عربی باشد باید مورد توجه آن دسته از تحلیلگرانی قرار گیرد که هنوز معتقدند؛ ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر– و در قالب طرح خاورمیانه بزرگ – عطای همپیمانان فاقد مشروعیت را به لقایشان بخشیده است و ترجیح می‌دهد که زمامداران منطقه برآمده از پروسه‌ای دموکراتیک باشند. اکنون دست کم می‌توان گفت که حتی اگر چنین تغییری در زمامداران کاخ سفید به وجود آمده باشد؛ «میوه زود به ثمر نشسته لیبی»– که محصول هراس و دستپاچگی رئیس مطلق‌العنان است– برداشت‌های دیگری را در ذهن حامیان طرح خاورمیانه بزرگ به وجود می‌آورد.

۳– اگرچه اعتقاد به اینکه تصمیم راهگشای قذافی به میل و اراده او به وجود آمده، داستانی جذاب همپای داستان علی‌بابا و چهل دزد بغداد است– و باعث می‌شود تاثیر رمز «سسنی باز شو» بر در انبار جواهرات، به ذهن متبادر شود – اما باید دانست که باز شدن در رابطه با آمریکا دلیل مهم دیگری نیز داشته است. ماجرا از این قرار است که چندی پیش از اعلان بازگشایی سفارت آمریکا در طرابلس گروهی از یهودیان لیبیایی تبار اسرائیل برای دیدار با قذافی به لیبی می‌روند. این گروه که با خود نواری ویدیویی از شهرک‌های لیبیایی‌نشین اسرائیل و مکان‌های گردهمایی و تجمعات آنان را در شهرهای خضیره، اور و نتانیا به همراه دارند با نمایش دادن صحنه‌هایی از اصرار یهودیان لیبیایی بر حفظ سنن و مواریث موطن آفریقایی خود، دل قذافی را می‌ربایند به نحوی که به وضوح اشک دور چشمان این پسر خیلی خوب آفریقا! حلقه می‌زند. خواسته این یهودیان اما یک چیز است؛ بازگرداندن املاک و زمین‌های ۱۵۰ هزار یهودی لیبیایی که در دهه پنجاه و شصت، لیبی را ترک کردند. پاسخ مثبت به این عده البته در ضیافت شامی در ایتالیا و با حضور سران لیبیایی‌های یهودی و چند تن از وزرای دولت لیبی داده می‌شود. (یدیعوت آحارونوت ۲۰۰۶/۳/۲۴) قهرمان این داستان اما همچنان سیف‌الاسلامی است که در جریان کودتای سپتامبر ۱۹۶۹ واژه «قدس» را به عنوان رمز انتخاب کرده بود و قبل از آنکه در لاک هویت آفریقایی فرو برود و یکسره خیال خود را از سرزنش همپالکی‌های عرب خود راحت کند تا مدت‌ها دم از نژاد عرب و ضرورت تقویت پان‌عربیسم می‌زد. این ماجرا البته به این سادگی تمام نمی‌شود چه که مقامات اسرائیلی اکنون خواستار صدور مجوز مهاجرت یهودیان لیبی به اسرائیل هستند و با وجود وعده‌های غیرمستقیم دولت لیبی، رامی کحلون رئیس سازمان جهانی مهاجران یهودی لیبی، معتقد است که دولت لیبی باید به شکل عملی حسن‌نیت خود را در اجرای این وعده‌ها نشان دهد زیرا که «ما فکر می‌کنیم لیبی به دنبال وقت‌کشی است اما توصیه من به مقامات این کشور آن است که از تاثیر این اقدام در بهبود بیشتر روابط لیبی با آمریکا و اروپا غافل نباشند.» (الحیات ۲۰۰۶/۳/۲۵)

۴– از نظر آمریکایی‌ها ضرورت تداوم بیشتر تعاملات با لیبی و اعطای محدود امتیاز به این کشور از آن روست که کامل شدن موفقیت این پرونده می‌تواند به تاسی دیگر کشورهای مخالف آمریکا از لیبی منجر شود. این مسئله البته نیاز به گذشت زمان دارد و با توجه به محافظه‌کاری دولت آمریکا در برخورد با دشمنان دیرین خود، بعید است که به سرعت نتیجه‌بخش باشد.

با در نظر داشتن آنچه پیش از این آمد ذکر این نکته نیز ضروری است که تمکین لیبی در برابر خواسته‌های جامعه جهانی اگر معادل جلوگیری از تکرار سرنوشت عراق و آسیب ندیدن مردم این کشور شود البته امر مبارک و قابل توجهی است. چنین تحلیلی تالی غیرفاسد گزاره‌ای است که مقدمات آن ریشه در خویشتنداری، مصلحت‌اندیشی و داشتن نگاهی دوراندیشانه است و اگر چنین باشد کسی به رویکردهای اینچنینی یک زمامدار دید منفی نخواهد داشت اما مسئله اینجاست که براساس کدام پیش فرض یا سابقه تاریخی و با تکیه بر کدام عناصر رفتاری حاکمی غیردموکرات و بی‌اعتنا به بدیهیات دموکراسی می‌توان چنین امری را به نمونه لیبی تعمیم داد؟ نگاهی گذرا به سابقه رفتاری کسانی چون قذافی که معمولاً به هنگام اضطرار و عسر و حرج به صرافت منافع ملی و رویکردی عقلانی می‌افتند نشان می‌دهد که تغییرات ۱۸۰ درجه‌ای آنان –که معمولاً یک شبه اتفاق می‌افتد– بیشتر از آن که برای حفظ حیثیت و منافع ملی باشد ناشی از تمایل به حفظ قدرت و سبب سرشکستگی و اعطای امتیازات بیشتر به بیگانگانی است که معلوم نیست تا چه زمانی مفتخر به لقب «دوست» هستند.

خبرها

سرقت اطلاعات شخصی دو میلیون نظامی آمریکایی

مهر: مقامات فدرال آمریکا اعلام کردند اطلاعات شخصی حدود ۲/۲ میلیون پرسنل نظامی آمریکا در بین اطلاعاتی بوده که اخیراً به سرقت رفته است. به گزارش واشینگتن‌پست، این رقم حدود ۸۰ درصد از نیروهای فعال آمریکایی را تشکیل می‌دهد. این اطلاعات ماه گذشته از منزل یک تحلیلگر در مرکز امور سربازان آمریکایی به سرقت رفت. این مرکز اعلام کرد که اطلاعات شخصی ۱/۱ میلیون پرسنل فعال نظامی، ۴۳۰ هزار عضو گارد ملی و ۶۴۵ هزار نیروی ذخیره در این فایل الکترونیکی وجود داشته که در تاریخ ۳ مه (۱۳ اردیبهشت) از منزل این تحلیلگر در اسپن هیل دزدیده شد. برایان ویت‌من سخنگوی پنتاگون خاطرنشان کرد: هر زمان که یک دزدی در اطلاعات شخصی صورت می‌گیرد نگران‌کننده است و از این رو ما و اعضای ما باید بسیار هشیار باشیم.» وی افزود: «این بزرگترین سرقتی است که من تاکنون از آن مطلع شده‌ام.»

معرفی کابینه هائیتی

ایسنا: نخست‌وزیر هائیتی ضمن اعلام کابینه خود متعهد شد تا به مسئله زندانیان سیاسی رسیدگی کند. به گزارش آسوشیتدپرس، ژاک ادوارد آلکسی، نخست‌وزیر هائیتی که ماه گذشته از سوی رئیس‌جمهور رنه‌پریوال به سمت نخست‌وزیری منصوب شد به‌عنوان بخشی از فرآیند رسمی انتصاب یک دولت جدید در مجلس سنای هائیتی حاضر شد تا طرح‌هایش برای اداره کشور را اعلام کند. وی کابینه‌ای را معرفی کرد که از دست‌کم پنج حزب سیاسی مخالف و هفت وزیر سابق در دوره اول ریاست‌جمهوری رنه‌پریوال (۲۰۰۱–۱۹۹۶) تشکیل شده است. اگرچه سنای هائیتی تا نیمی از شب درباره برنامه‌های آلکسی مناظره می‌کرد اما انتظار می‌رود که هم به برنامه‌ها و هم به وزرای پیشنهادی وی رای اعتماد دهد. مخالفت سنا با برنامه‌ها و وزرای ادوارد آلکسی به معنای رای عدم اعتماد به وی خواهد بود و پریوال را مجبور می‌کند که یک نخست‌وزیر جدید انتخاب کند. گروه‌های حقوق بشر در داخل و خارج از هائیتی دولت موقت این کشور را که تحت حمایت آمریکا قرار دارد و پس از سرنگونی ژان‌برتراند آریستید در سال ۲۰۰۴ منصوب شد به زندانی کردن بی‌دلیل صدها تن از طرفداران آریستید متهم کرده‌اند. درهمین حال صدها تن از تظاهرکنندگان با تجمع مقابل مجلس سنای هائیتی خواستار بازگشت آریستید از محل تبعیدش (آفریقای جنوبی) به هائیتی و آزادی زندانیان سیاسی شدند. در نتیجه توافقی که بین پریوال و آلکسی و مخالفان سیاسی آنها در مجلس حاصل شد، پنج حزب سیاسی مخالف پیشرو در میان ۱۸ وزیر معرفی شده از سوی آلکسی نماینده دارند.

اطلاع سیا از محل اختفای نازی‌ها

فارس: یک روزنامه اسرائیلی با استناد به اسناد منتشر شده سازمان جاسوسی آمریکا اعلام کرد این سازمان از محل اختفای جنایتکاران جنگی نازی پس از جنگ جهانی دوم اطلاع داشته است اما برای جلوگیری از افشای فعالیت‌های جاسوسی خود آنها را اعلام نکرده است. یدیعوت آحارونوت گزارش داد اسناد منتشر شده از آرشیو ملی آمریکا نشان داد سازمان اطلاعات مرکزی این کشور (سیا) از محل اختفای آدولف ایخمان، جنایتکار جنگی رژیم نازی آلمان در دهه ۱۹۵۰ آگاه بوده است اما به دلیل ترس از افشای عملیات ضدکمونیستی خود در آلمان غربی سابق این اطلاعات را منتشر نکرده است. این اسناد ۲۷ هزار صفحه‌ای از اصلی‌ترین اسنادی است که پس از جنگ سرد توسط سازمان سیا از حالت محرمانه خارج می‌شود. مسئولان امنیتی آلمان غربی در ۱۹ مارس ۱۹۵۸ در نامه‌ای به سازمان سیا اعلام کرده بودند از محل اختفای ایخمان مطلع هستند. وی از سال ۱۹۵۲ با نام مستعار کلمنز در آرژانتین زندگی می‌کرده است. اما هیچ کدام از طرفین بر اساس این اطلاعات عمل نکردند زیرا امکان می‌دادند وی اطلاعاتی را درباره هانس گلوبکه یکی از مقامات عالی‌رتبه دولت نازی افشا کند که سازمان سیا از وی به‌عنوان مشاور در تلاش‌های ضد کمونیستی در آلمان غربی استفاده می‌کرد. افسران عالی‌رتبه نازی مانند هینز فلفه که در سازمان گهلن– سازمان اطلاعات آلمان غربی که در سال‌های اولیه توسط ارتش و سازمان اطلاعات آمریکا اداره می‌شد – توسط شوروی نیز به‌عنوان جاسوس دوجانبه استخدام شده بودند. سازمان سیا همچنین در اواسط دهه ۱۹۷۰ به عمد درباره نقش «تشریم سوبزوکوف» و ارتباط وی با دولت نازی مسئولان مهاجرت آمریکا را گمراه کرده بود.

رقابت چپ‌گرایان و محافظه‌کاران در مکزیک

ایلنا: سه نظرسنجی منتشر شده در دومین روز مناظره تلویزیونی بین پنج نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری مکزیک حاکی از رقابت تنگاتنگ چپ‌گرایان و محافظه‌کاران است. افه خبرگزاری رسمی اسپانیا گزارش داد: «طبق آخرین نظرسنجی‌های انجام شده رقابت سختی بین «اندرسون مانوئل لوپز اوبرادور» نامزد چپ‌میانه و «فلیپه کالدرون» نامزد محافظه‌کار انتخابات ریاست‌جمهوری مکزیک وجود دارد.» نظرسنجی روزنامه «ال‌اونیورسال» نشان می‌دهد که لوپز اوبرادور از حزب «انقلاب دموکراتیک» و کالدرون از حزب «عمل ملی» ۳۶ درصد آرا را از آن خود می‌کنند. طبق این نظرسنجی، روبرتو مدراسو نامزد ائتلافی برای مکزیک نیز با ۲۴ درصد آرا در مکان سوم قرار دارد.

نرمش فرانسه در برابر مهاجمان غیرقانونی

بی‌بی‌سی: نیکولا سارکوزی وزیر کشور فرانسه موضع خود را درباره اخراج مهاجران غیرقانونی نرم‌تر کرده است. قرار است وی اعلام کند که ۱۲۰۰ کودک و نوجوان مهاجر از نزدیک به ۸۰۰ خانواده‌ای که فرزندانشان را در مدرسه ثبت نام کرده‌اند موقعیت قانونی پیدا خواهند کرد. کوتاه آمدن وزیر کشور از موضع قبلی خود به دنبال بسیج همه‌جانبه یک سازمان چپ‌گرا صورت می‌گیرد که با اتحادیه‌های کارگری مرتبط است. وزارت کشور گفت که وضعیت این خانواده‌ها مورد به مورد بررسی خواهد شد و اجازه اقامت به خانواده‌هایی داده خواهد شد که فرزندانشان در فرانسه به دنیا آمده باشند و زبان وطن اصلی خود را صحبت نکنند. وزارت کشور فرانسه به دنبال آن است که سیستم مهاجرت را به سمت نیازهای فرانسه سوق دهد و با مهاجران غیرقانونی سختگیرانه‌تر رفتار کند.